



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲

مصادف با: ۹ رجب ۱۴۳۴

جلسه: ۱۱۴

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: امارات الوضع و ما فی حکمه - تبادر (تنبیهات)

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم در ذیل بحث از اماریت تبادر چند مطلب را لازم است به عنوان تنبیه ذکر کنیم، تنبیه اول این بود که اگر ما شک کنیم آیا آنچه از تبادر یا اخبار اهل اطلاع بدست می‌آید همان معنایی است که در گذشته و در حال وضع مورد نظر بوده، اینجا از راه اصالة عدم النقل که یک اصل عقلایی است ثابت می‌کنیم که این معنی در زمان گذشته مثل زمان تبادر و زمان اخبار به همین معنی بوده و همان طور که این معنی در گذشته از این لفظ استفاده می‌شد الآن هم همین طور است.

تنبیه دوم:

بر فرض تبادر علامت حقیقت باشد باید معنایی که به ذهن منسب می‌شود مستند به حاق لفظ باشد، اگر احراز شد که انسباق معنی مستند به حاق لفظ است مشکلی نیست یعنی اگر تبادر احراز شود، چون ما در معنای تبادر گفتیم انسباق معنی باید از حاق لفظ نشئت بگیرد و نه قرینه داخلی و نه قرینه خارجی هیچ کدام تأثیری در این انسباق نداشته باشند، حال اینکه آیا انسباق معنی از خود لفظ و بدون هیچ مقدمه و قرینه‌ای ممکن است یا نه بحث دیگری است، پس اگر احراز شد که یک معنایی به ذهن منسب شده و مستند به حاق لفظ است در این صورت تبادر محقق می‌شود اما اگر شک کنیم انسباق معنی به ذهن مستند به حاق لفظ است یا نه، یعنی احتمال دهیم این انسباق به جهت امر دیگری مثل قرینه داخلی یا خارجی باشد، آیا اینجا اصلی وجود دارد که به آن تمسک شده و بر اساس آن ادعا شود این معنی، معنای حقیقی یا موضوعی است؟ بعضی از راه اصالة عدم القرینه خواسته‌اند اثبات کنند اگر معنایی به ذهن انسباق پیدا کرد مستند به حاق لفظ است نه قرینه خارجی و داخلی، حال باید ببینیم آیا این اصالة عدم القرینه معتبر است یا نه و آیا می‌توانیم به آن تمسک کنیم یا نه؟ اعتبار اصالة عدم القرینه یا به وسیله دلیل شرعی باید ثابت شود و یا به عنوان یک اصل عقلایی باید دارای اعتبار باشد، اگر دلیل حجیت اصالة عدم القرینه اخبار و روایات باب استصحاب باشد یعنی به عنوان یک اصل شرعی مورد نظر باشد ما نمی‌توانیم از این اصل برای اثبات حقیقت استفاده کنیم، چون وقتی گفته شود دلیل حجیت اصالة عدم القرینه روایات باب استصحاب، یعنی «لا تتقض الیقین بالشک» است، به این بیان که اصالة عدم القرینه به استصحاب برگردانده شود، استصحاب در اینجا به دو نحو قابل تصویر است:

تارةً مستصحب را عدم القرينه و اخرى عدم محفوفيت لفظ به قرينه قرار می‌دهيم، الآن معنایی از لفظ به ذهن انسباق پیدا کرده و ما شک داریم این معنی به واسطه قرينه به ذهن منسب شده یا نه، عدم قرينه را استصحاب می‌کنيم یعنی می‌گوئيم حالت سابقه این معنی، عدم القرينه است، الآن که شک کرده‌ايم آیا قرينه‌ای همراه آن لفظ است یا خير یعنی این معنی به استناد قرينه به ذهن آمده یا نه؟ که عدم القرينه را استصحاب می‌کنيم. ممکن است مستصحب عدم محفوفيت لفظ به قرينه باشد، یعنی این کلام قبلاً محفوف به قرينه نبوده و الآن شک می‌کنيم محفوف به قرينه است یا نه که عدم محفوفيت لفظ به قرينه را استصحاب می‌کنيم. هر کدام از این دو استصحاب که بخوهد مورد توجه قرار گیرد مشکل دارد، استصحاب عدم قرينه معتبر نیست چون اصل مثبت می‌شود، زیرا با استصحاب عدم قرينه لازمه عادی یا عقلی مستصحب ثابت می‌شود در حالی که مستصحب باید یک حکم شرعی یا موضوع دارای اثر شرعی باشد و اینجا هيچ کدام از این دو نیست، چون عدم قرينه نه حکم شرعی است و نه موضوع برای یک حکم شرعی. اگر هم گفته شود از راه عدم قرينه معنای لفظ ثابت می‌شود و وقتی معنای لفظ ثابت شد حکم شرعی مترتب می‌شود مثل اینکه بگوئيم معنای لفظ «سعید» تراب خالص است و تراب خالص در آیه شریفه «فتيمموا صعيداً طيباً» دارای یک حکم شرعی است یعنی وقتی ثابت شود این معنی یک معنی حقیقی است آن گاه به واسطه، حکم شرعی و اثر شرعی مترتب می‌شود که مشکل این است که این هم اصل مثبت است چون استصحاب و ساير اصول عملیه فقط لوازم شرعی بی واسطه خود را ثابت می‌کنند و لوازم عادی و عقلی و هم چنین لوازم شرعی با واسطه مستصحب هم ثابت نمی‌شود، پس اگر اصالة عدم القرينه را از باب اخبار «لاتنقض اليقين بالشك» بخواهيم حجت قرار دهيم یعنی در واقع استصحاب عدم قرينه مورد نظر باشد، این اصل مثبت است و اصل مثبت اعتبار ندارد.

اگر هم مستصحب عدم محفوفيت لفظ به قرينه باشد باز هم این استصحاب معتبر نیست، البته اینجا محل اختلاف است اما به نظر ما این استصحاب مثل استصحاب عدم قرشیه المراءة است که کسی شک می‌کند این مرءة قرشی است یا نه که می‌گوید این مرءة قبل از تولد قرشی نبوده و الآن که شک می‌کنيم قرشی است یا نه عدم قرشیه المراءة را استصحاب می‌کنيم و می‌گوئيم الآن هم قرشی نیست، این استصحاب هم حجت نیست، پس به طور کلی اگر اصالة عدم القرينه به عنوان یک اصل شرعی و با دليل حجیت استصحاب بخوهد معتبر شود قهراً هيچ یک از این دو وجهی که برای استصحاب بیان شد قابل قبول نیست و اعتبار ندارد.

اگر منظور از اصالة عدم القرينه یک اصل عقلایی باشد یعنی بگوئيم اصالة عدم القرينه مثل اصالة عدم النقل و ساير اصول عقلاییه مورد توجه عقلاء است و عقلاء در جایی که شک کنند آیا قرينه‌ای در کلام وجود دارد یا نه اصل عدم قرينه اثبات می‌کند قرينه‌ای در کلام وجود ندارد، این اصل درست است ولی در ما نحن فيه فایده‌ای ندارد برای اینکه رجوع عقلاء به اصل عدم قرينه وقتی است که در مراد متکلم شک داشته باشند یعنی ما اصلاً ندانيم مراد متکلم چیست که با اصالة عدم قرينه مراد متکلم را ثابت می‌کنيم، یعنی زمانی که ندانيم مراد متکلم معنای حقیقی لفظ است یا معنای مجازی آن با اصالة عدم القرينه می‌گوئيم چون قرينه‌ای ذکر نکرده پس معلوم می‌شود مراد متکلم معنای حقیقی لفظ است اما در اینجا فرض این

است که مراد متکلم معلوم است و ما مراد متکلم را می‌دانیم اما نمی‌دانیم مراد او که مثلاً حیوان مفترس است، حقیقی است یا مجازی، یعنی شک ما در حقیقت و مجاز بودن مراد است ولی اصل مراد برای ما معلوم است مثلاً می‌دانیم معنای حقیقی لفظ «اسد» حیوان مفترس و معنای مجازی آن، رجل شجاع است اما نمی‌دانیم متکلم از لفظ «اسد» حیوان مفترس را اراده کرده که معنای حقیقی آن است یا رجل شجاع را که معنای مجازی آن است، در این صورت با اجرای اصالة عدم القرینه می‌توان کشف کرد که مراد او معنای حقیقی لفظ است اما در ما نحن فیه ما در صدد کشف حقیقت هستیم، ما نمی‌دانیم معنای حقیقی و مجازی چیست، می‌دانیم مثلاً متکلم حیوان مفترس را اراده کرده ولی نمی‌دانیم حیوان مفترس حقیقت است یا مجاز لذا نمی‌توانیم به اصالة عدم القرینه رجوع کنیم. پس به طور کلی اصالة عدم القرینه در جایی که ما شک داریم انساب المعنی الی الذهن مستند به حاقّ لفظ است یا مستند به قرینه جاری نمی‌شود.

تنبیه سوم:

تنبیه سوم در مورد امارت تبادر و عدم تبادر است، تنبیه دوم و سوم بر فرضی است که ما تبادر را علامت و اماره حقیقت بدانیم. مرحوم آخوند تبادر را علامت حقیقت و وضع دانسته اما مثل سایر امارات نقطه مقابل را علامت و اماره مجاز نمی‌داند؛ مثلاً ایشان می‌فرماید اطراد علامت حقیقت است و عدم اطراد علامت مجاز است، صحت حمل علامت حقیقت و عدم صحت حمل علامت مجاز است اما در مورد تبادر نمی‌گوید عدم تبادر علامت مجاز است در حالی که در کلمات کثیری از اصولیین آمده که تبادر علامت حقیقت و عدم تبادر علامت مجاز است، در حالی که عدم تبادر اصلاً نمی‌تواند علامت مجاز باشد؛ چون اگر عدم تبادر را علامت مجاز بدانیم در رابطه با لفظ مشترک دچار مشکل می‌شویم، لفظ مشترک لفظی است که برای معانی متعدد وضع شده، برای اینکه یک معنی از این معانی به ذهن منسب شود محتاج قرینه معینه است و هر یک از این معانی به واسطه یک قرینه‌ای معلوم شود معنای حقیقی خواهد بود، حال فرض کنید لفظ مشترکی بدون هیچ قرینه‌ای استعمال شود قهراً لفظ مشترک بدون اقتران به قرینه هیچ معنایی را افاده نمی‌کند پس هیچ معنایی به ذهن منسب نمی‌شود و این عدم تبادر است، حال اگر عدم تبادر علامت مجاز باشد لازمه‌اش این است در جایی که لفظ مشترک بدون قرینه استعمال شود همه معانی این لفظ مشترک معنای مجازی باشد چون هیچ معنایی به ذهن تبادر نمی‌کند لذا مرحوم آخوند اصلاً عدم تبادر را علامت مجاز ندانسته است.

بعضی برای خروج از این مشکل به راه دیگری پناه برده‌اند، در کلمات صاحب فصول^۱ و صاحب قوانین^۲ آمده که تبادر الغیر علامت مجاز است، این دو بزرگوار می‌گویند عدم تبادر علامت مجاز نیست بلکه تبادر الغیر علامت مجاز است، اینکه تبادر الغیر علامت مجاز است به چه معناست؟ ممکن است گفته شود منظور از اینکه تبادر الغیر علامت مجاز است این است که مثلاً معنای حقیقی «اسد»، حیوان مفترس است و غیر این معنای حقیقی که رجل شجاع باشد، علامت مجاز بودن آن معناست

۱. الفصول الغرّیة، ص ۳۲.

۲. قوانین الاصول، ج ۱، ص ۱۴.

در حالی که این از ابتدا معلوم بوده که غیر معنای حقیقی، معنای مجازی است و اینکه گفته شود تبادر الغیر علامت مجاز است معنی نمی‌دهد، لذا منظور از اینکه گفته می‌شود تبادر الغیر علامت مجاز است این است که اگر لفظی استعمال شد و معنایی غیر از معنای محتمل به ذهن متبادر شد این نشانه مجاز بودن آن معناست یعنی تبادر معنای دوم علامت این است که معنای اول مجاز است، پس تبادر الغیر، تبادر خود این معنای مجازی نیست بلکه منظور این است که تبادر غیر این معنای محتمل علامت مجاز بودن این معنای محتمل است، پس تبادر معنای دوم علامت این است که معنای اول، مجاز است؛ مثلاً کسی می‌گوید: «رأیت اسداً» و می‌داند که «اسد» دو معنی دارد که یکی حیوان مفترس و دیگری رجل شجاع است اما نمی‌داند کدام حقیقی و کدام مجازی است، مثلاً می‌داند حیوان مفترس معنای حقیقی «اسد» است اما احتمال می‌دهد رجل شجاع هم معنای حقیقی «اسد» باشد، «اسد» استعمال می‌شود اما به جای اینکه رجل شجاع به ذهنش خطور کند حیوان مفترس به ذهنش خطور می‌کند که تبادر حیوان مفترس علامت این است که رجل شجاع معنای مجازی لفظ «اسد» است، پس اینکه گفته می‌شود تبادر الغیر علامت مجاز است به این معناست که تبادر معنای دوم علامت این است که معنای اول مجاز است، یقیناً می‌داند فلان معنی حقیقت است و احتمال می‌دهد معنای دیگر هم حقیقت باشد اما وقتی لفظ استعمال می‌شود غیر آن معنای محتمل یعنی همان معنای قبلی به ذهن خطور می‌کند.

اشکال این مطلب این است که تبادر الغیر معنی و مفهوم درستی ندارد؛ چون اگر تبادر الغیر اماره و دلیل باشد در واقع به معنای عدم تبادر معنای مقصود است یعنی بازگشت به این مطلب دارد که معنای مقصود به ذهن متبادر نشده است لذا عدم تبادر و تبادر الغیر یک چیز است و هیچ کدام نمی‌تواند علامت مجاز باشد.

«والحمد لله رب العالمین»